



«داستایفسکی جدال شک و ایمان» تازه‌ترین کتابی است که پیرامون زندگی نویسنده روس روانه بازار شده است. کتاب ساختار تألیفی بسیار متعارفی دارد و مؤلف انگلیسی (ادوارد هلت کار) مراحل تدوین این بیوگرافی را بسیار چهارچوبه‌ای پی می‌گیرد. چهاربخش کتاب پله به پله از سالیهای رشد تا آخرین مرحله تکوین شخصیت داستایفسکی را در بر می‌گیرد. ترجمه کتاب مثال زدنی است و جای ارج و سپاس دارد.

موجودی که از خلال توصیفات «ادوارد هلت کار» سربر می‌کشد، سوژه‌ای شدیداً بالینی است که پیوسته از کاریکاتور تا تندیس مقدس پاندولوار در حرکت است. البته وقایع‌نگاری یک نبوغ آنقدر دیرپاب و دور از دسترس می‌باشد که حتی نگاه موشکاف «هلت کار» نیز در تبیین این بیوگرافی دچار تزلزل می‌گردد و به ناچار در مرز افسانه و مضحکه متوقف می‌شود.

تدوین یک زندگینامه با در دست داشتن مجموعه نقیسی از خاطرات و یادداشت‌های روزانه نویسنده در نهایت به نوعی گمانه‌زنی ذهنی بدل می‌گردد چرا که حس زمان‌سنجی و ثبت واکنش‌های لحظه‌ای روح در این دست نوشته‌ها عمیقاً مخدوش می‌گردد و از نظر دور می‌ماند.

چرخه سرگیجه‌آور تعالی و سقوط باور داستایفسکی را می‌سازد، خلالتی عظیم که حدفاصل اخلاقیات و زنای به عنف گسترده است. هیجان و تمرد، انزوا و متن، پوچی و تقدس، جنایات و مکافات واژه‌های این جهان‌بینی است. داستایفسکی از دسته نویسندگانی است که در تنش دائمی ترس و تخیل شکل می‌گیرد: ترس از موقعیت‌های لحظه‌ای و تخیل در جهت تعدیل سببیت‌های واقعیت. او روزمره‌گی را به سختی تاب می‌آورد و هزار گاهی با حمله‌های پیاپی صرع به ویرانی

و جنون می‌رسد. این موجود شدیداً تحریک شده و حساس همپای بلوغ جسمی از محیط خانواده و باورهای متروک آن نیز فاصله می‌گیرد. او درصدد است تا سد نصیحت و اندرز را بشکند و حضوری رویارو و بلافاصل با جهان پیرامون برقرار نماید. تجربه‌های بزرگ را با حواس چهارگانه خویش دریابد. ماحصل این شورش آن می‌شود که در ۲۸ سالگی (۱۸۴۹) تیره‌های نازک شستش با چوبه دار آشنا گردد و در لحظه‌ای شکننده حدفاصل شلیک گلوله و نیستی محض دیوانه‌وار چشم در چشم مرگ دوزخ این حادثه نمایشی - تنبیهی و متعاقباً تبعید گشتن میان یخ و سببیت و فراموشی چنان بر روحیه شکننده و اعصاب متزلزل داستایفسکی اثر می‌گذارد که نشان این داغ در همه نوشته‌هایش به وضوح پیداست. داستایفسکی از معدود نویسندگانی است که با مخلوقاتش مشابیهاتی عمیقاً جوهری دارد و در فضائی که برای آنان در دنیای متن می‌آفریند خود به راحتی می‌تواند نفس بکشد و ادامه دهد. در یک نگاه شاید بتوان اینطور فرض کرد که تنها قوه و حسی که موجب می‌شود تا داستایفسکی این تابعه ساده‌دل همزاد میشکین (قهرمان رمان ابله) نگردد حس خودکاوی عمیقاً فعال اوست که هر دم به گاه او را از ابله شدن می‌رهاند.

شالوده‌انزوی داستایفسکی در کودکی پی‌ریخته می‌شود. «اما حقیقت این است که خانواده داستایفسکی منزوی و تنها بود معاشرتی نداشت و تمامی فعل و انفعالات در محدوده خانه صورت می‌گرفت نه در خارج. داستایفسکی بعدها نیز هرگونه آمیزش انسانی را در شکل روابط عمیق و نزدیک درون خانواده در نظر می‌آورد. هر دوستی می‌بایست در حد برادر یا بالاتر از آن باشد و رابطه‌ای خفیف‌تر از آن برای او قابل تحمل نبود. کودکی نامتعارف داستایفسکی باعث شد که او از آمیزش اجتماعی عادی و برقرار کردن روابط گه‌گاهی و جزئی که بر لطف زندگی می‌افزاید بی‌آنکه عمقی بیابد محروم و ناتوان بماند. در چنین روابطی که گاه بر او

تحمیل می‌شد، حسود و سختگیر و زیاده‌حساس بود هم از خودش زیاد مایه می‌گذاشت و هم توقع بسیار داشت و مشاجراتی که به ناگزیر پیش می‌آمد سوز و گداز رقت‌انگیز و عبث نزاع‌های خانوادگی را داشت. همین ضعف عجیب در هنر داستایفسکی هم نمایان است. اما در این مورد ضعف با عنصر همسنگ استحکام همراه است هیچ داستان نویسی بزرگی این همه در پرداختن شخصیت‌هایی که «به مناسبت» وارد داستان می‌شوند ضعیف نبوده است»<sup>۱</sup>.

زندگی کردن در جمع خانواده‌ای که مادر در حصار خرافات محاصره شده و پدر با اخلاقیات خط‌کشی شده‌اش صرفاً از موضوعات سودمند سخن می‌گوید و لذت و شادمانی را جزو محرّمات می‌شمرد روح باورستیز و سرکش داستایفسکی جوان را عمیقاً می‌آزارد و می‌شورد که این شورش مقدمه تجربه لاقیدی اوباشانه به سرحد مرگ است که آن هم دیگر ره‌ایش نیست که خود سلولی کوچک است در هزار توی مخوف زندانی بزرگ. با به تبعید رفتن و لایه‌لای جسم و روح تپاه محکومین دست و پا زدن بارقه‌های ایمان از سر نیازی درونی و مغفول در دلش جوشیدن می‌گیرد و به سرتاسر زندگیش تسری می‌یابد جدال شک و ایمان تضاد مکمل داستایفسکی است. چراکه تنها وجه فارق هنر از جنون همین پاسخگو بودن تضاد است. گفتیم تضاد مکمل و نه مختل زیرا هنر بشری ره‌آورد همین نوع تضاد است و عمدتاً بیماری‌های روان‌نژندی از تضادی ریشه می‌گیرد که دائماً در حال تکثیر است و راهی به برون‌فکنی و ره‌ایش ندارد. وقتی انسان در مرز زوال و رویا، تکرار و جاودانگی، شک و ایمان قرار گیرد غلبان این تضاد به اوج می‌رسد که گاه به تعالی و زمانی دیگر به سقوط منجر می‌گردد. به دیگر کلام برزخ خواستگاه هنرمند است و بهشت و دوزخ نقطه قلمدادهای آرمانی یا زوال یافته اثر هنری محسوب می‌شود.

پانوشته:

۱- داستایفسکی جدال شک و ایمان: ص ۱۲

پرتال جامع علوم انسانی

امیر قنبری

# انزوا و متن

داستایفسکی جدال شک و ایمان

ادوارد هلت کار

خشایار دیهیمی

طرح نو، ۱۳۷۷

